



## هجده) دخالت همه علوم در اجتهاد:

۱. در سال های اخیر، با اتکا به مباحث فلسفه علم، برخی ادعا کرده اند که برای اجتهاد و فهم احکام شرعی لازم است که مجتهد به تمام علوم واقف باشد. توجه شود که این مدعا، نمی خواهد بگوید که تنها شناختن موضوعات، محتاج دانستن علوم دیگر است، بلکه آنچه از منظر این ادعا مطرح است، آن است که فهم فقیه از ادله، در فرض دانستن علوم دیگر، تغییر می کند.<sup>۱</sup>

۲. اصل این ادعا - که البته مربوط به همه علوم و معارف بشری است - وقتی در مباحث فقهی مطرح شود، مبتنی بر ۴ مدعاست:

الف) دین و فقه (معرفت احکام فرعی) با یکدیگر متفاوت هستند

ب) فهم همه معارف بشری وابسته به همه معارف بشری است و تغییر در یک معرفت (علم) به تغییر در معرفت دیگر (علم دیگر) منجر می شود (کبری)

ج) تغییر در سایر علوم به تغییر در علم فقه منجر می شود (صغری)

د) سایر علوم در حال تغییر هستند.

۳. در بیان این مدعاها گفته شده است:

«اول اینکه همه فهم های دینی مستند به فهم های بیرون دینی اند (اصل تغذیه و تلائم به شکل موجه کلیه) و دوم اینکه اگر قبض و بسطی در معارف غیردینی افتد، معرفت دینی را هم لاجرم در قبض و بسط خواهد افکند [و سوم اینکه معارف دینی تغییر می کنند]»<sup>۲</sup>

۴. لازم است قبل از بررسی اجمالی این مطلب اشاره کنیم که:

اولاً: «اگر بپذیریم که فهم های دینی مستند به فهم همه علوم دیگر است»، در این صورت لازم نیست برای اثبات اینکه «لازم است مجتهد، همه علوم و معارف زمان خود را بداند» ثابت کنیم که «معارف دیگر تغییر

۱. «دکتر سروش این نظریه را از اردیبهشت ۱۳۶۷ تا خرداد ۱۳۶۹ در مجله کیهان فرهنگی به صورت متوالی عرضه کرد و سپس در بهار ۱۳۷۰ به صورت کتاب با عنوان «قبض و بسط تئوریک شریعت» منتشر ساخت.

برخی از محققین در شرح این نظریه نوشته اند:

این نظریه مدعی است: چون معرفت دینی، معرفتی بشری است و معارف بشری از یک سو با یکدیگر در ارتباط و دادوستد و از دیگر سو دائماً در حال تغییر و تحول می باشند، لذا اگر در گوشه ای از جهان دانش، تحولی صورت گیرد، آن تحول به گونه ای دامان معرفت دینی را نیز خواهد گرفت و آن را متحول خواهد ساخت؛ از این رو معرفت دینی کسی که با فیزیک جدید آشنایی دارد، با معرفت دینی کسی که با این فیزیک آشنایی ندارد، متفاوت خواهد بود. این نظریه در ابتدا نمی گوید کدام یک از این فهم ها درست و کدام غلط است؟ ولی با افزودن نکته ای که بر گرفته از کلمات «پوپر» است، «فهم عصری»، یعنی فهمی که هماهنگ با علوم و دانش های روز باشد را ترجیح می دهد.» [عبدالحسین خسروبناه، مقاله نقد قبض و بسط تئوریک شریعت]

۲. قبض و بسط تئوریک شریعت، ص ۲۹۸



کرده است». چرا که اگر علوم دیگر در اجتهاد مؤثر باشند، حتی اگر آنها تغییر هم نکرده باشند، برای اجتهاد لازم است که آدمی از همه علوم مطلع باشد.

۵. و ثانیاً: اگر این مدعا بخواهد ثابت کند که «اجتهاد در فقه» محال است چون علم به همه علوم محال است، در این صورت به همین دلیل باید بپذیریم اجتهاد در همه علوم محال است.

اما اگر مدعای این سخن آن است که مجتهد باید حداکثر تلاش خود را برای دانستن علوم دیگر داشته باشد، تا بتواند از ادله، احکامی را دریابد، می‌توان به «امکان اجتهاد» - علی‌رغم پذیرش این مدعا - قائل شد.

این قلت: در این صورت اگر چه فرد بعد از استفراغ و سع، حکمی را دریافته است ولی نمی‌تواند بگوید که این حکم، واقعا حکم خداست

قلت: حتی اگر به چنین ادعایی باور نداشته باشیم هم، بعد از استفراغ و سع مجتهد نمی‌تواند، جازمانه آنچه دریافته است را حکم خدا بداند.

اضف الی ذلک آنکه ما در تعریف اجتهاد، عمل مجتهد را تلاش برای یافتن حجت دانستیم و با استفراغ و سع، حجت قابل دستیابی است.

این قلت: آیا از چنین کسی که نمی‌تواند خود را عالم به احکام بداند، می‌توان تقلید کرد.

قلت: در بحث از تقلید، بحث امکان رجوع به کسی که دارای حجت است (اگرچه علم ندارد) را بررسی خواهیم کرد.

۶. ما اساس مدعای مذکور را (در آن اندازه که به بحث فقه و اجتهاد در فقه مطرح است) در ۴ رکن خلاصه کردیم. ولی برخی دیگر از محققین، به گونه‌ای دیگر این مسیر را طی کرده‌اند.

۷. مطابق تلخیصی که برخی از ناقدین این نظریه ارائه کرده‌اند، مدعای این نظریه بر ۱۰ پایه استوار شده است:

۱- دین از معرفت دینی متمایز است؛

۲- احکام دین از احکام معرفت دینی متمایزند؛

۳- معرفت دینی، معرفتی بشری است؛

۴- معارف بشری با یکدیگر ارتباط دارند؛

۵- معرفت دینی نیز به عنوان یک معرفت بشری با معارف برون دینی در ارتباط است؛

۶- معارف بشری غیر دینی متحولند؛

۷- معرفت دینی به تبع تحول در سایر معارف بشری متحول می‌شود؛

۸- معرفت دینی نسبی است؛

۹- معرفت دینی متکامل است؛

۱۰- معرفت دینی عصری است.

البته روشن است که برخی از این ۱۰ پایه، را می توان تفصیل همان چند مدعای نخستین برشمرد که در ابتدا به آنها اشاره کردیم. و بخش دیگر آن ها، در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرد و ربطی به بحث ما یعنی دخالت علوم دیگر در اجتهاد ندارد.

